

اشاره

ایمان محور و هسته مرکزی دین، و یکی از مهم‌ترین مقولات اخلاق دینی و مباحث الاهیاتی بشر است. نخستین و مهم‌ترین مفهوم کلامی در تاریخ فرهنگ و اندیشه تمام ادیان و به ویژه اسلام، مفهوم ایمان است. از صدر اسلام تا چند قرن اول هجری، این مفهوم نقطه آغازین تمام اندیشه‌های اسلامی در میان مسلمانان بود. اهمیت این موضوع باعث شد که نظریات متعدد و مختلفی در این باب مطرح شود و فرقه‌ها و گرایشهای متعدد کلامی، با تفکرات ویژه‌ای حول این موضوع، در فرهنگ اندیشه و تفکر نوپای اسلامی پا به عرصه هستی بگذارند. مرجئه نیز یکی از این طیف گرایشهای فکری در باب بیان ایمان و مفهوم و جایگاه عمل است که در نیمه دوم قرن اول هجری شکل گرفت و به تبیین این مفهوم و جایگاه عمل پرداخت، که باید آن را از دیدگاه پیروانش بررسی و پژوهش کرد و نظریات خود را در این باب بیان داشت. این فرقه با رواج نظریات و عقاید خود، پیروان و طرفدارانی را در اقصی نقاط بلاد اسلامی به دور خود جمع نمود که به طرفداری و حمایت از آرای مرجئی در باب ایمان و جایگاه عمل پرداختند. این مقاله به تفصیل موضوع جایگاه عمل نزد مرجئه پرداخته است.



پژوهشگاه مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی
جایگاه عمل نزد مرجئه
(۵)

دکتر شهاب‌الدین وحیدی مهرجردی*

* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب قم، و عضو هیأت تحریریه فصلنامه میثاق امین. از ایشان تاکنون علاوه بر چندین جلد کتاب، مقالاتی نیز در مجلات علمی کشور چاپ و منتشر شده است.



مرجئه در مواجهه با مفهوم «عمل»، دو رویکرد متفاوت داشته‌اند: افراط و اعتدال. کسی که می‌خواهد از جایگاه واقعی عمل نزد مرجئه مطلع شود، باید دیدگاه‌های این هر دو گروه را مطالعه کند.

۱. دیدگاه مرجئه افراطی (غلات)

اینها کسانی بودند که در بی‌ارزش بودن عمل افراط می‌ورزیدند و غلُو می‌کردند^۱ و خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروهی که ایمان را صرفاً اقرار زبانی می‌دانستند و بس؛ و دسته‌ای که ایمان را تنها تصدیق و اعتقاد قلبی می‌دانستند و دیگر هیچ.

ابن حزم نیز اینها را به دو گروه و طایفه تقسیم می‌کند.^۲ وی در نقاط متعددی از کتاب خود، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، اگرچه لفظ «غلات مرجئه» را به کار نمی‌برد، ولی به ذکر آرا و عقاید آنها می‌پردازد.^۳ به نظر او، گروه اول از غلات بر این باورند که ایمان همانا قول به زبان است و حتی اگر شخص در قلب و درون خود کفر بورزد، باز هم نزد خداوند تبارک و تعالی مؤمن است و اهل بهشت. طرفداران این عقیده، محمد بن کرام سجستانی و پیروانش (کرامیه) هستند.

گروه دوم از غلات مرجئه، ایمان را تنها اعتقاد و تصدیق قلبی می‌دانند و بس. کسی که دارای چنین معرفتی است، گرچه با زبان و بدون تقيه کفر خود را آشکار سازد و آن را بیان کند، به عنوان مثال، در بلاد اسلامی به ظاهر بت پرستد یا به دین یهودیت یا مسیحیت باشد، صلیب پرستد و در میان مسلمانان آشکارا قائل به تثلیث (سه‌گانه‌پرستی) باشد و بر این عقاید بمیرد، مؤمن بوده، ایمانش نزد خداوند کامل است و اهل بهشت می‌باشد! از پیروان این عقیده، می‌توان ابی‌محرز جهم بن صفوان سمرقندی را نام برد.

این دو گروه از غلات مرجئه، هیچ جایگاهی برای عمل قائل نبودند و علاوه بر جدا

۱. فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة، ص ۱۵۶.

۲. الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۵، ص ۷۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ ج ۳، ص ۲۲۷.

کردنش از حوزه ایمان، آن را بی‌ارزش و بی‌اهمیت جلوه می‌دادند؛ تا جایی که می‌گفتند: «عمل هیچ ضرری به ایمان نمی‌زند، همان‌طور که عمل با وجود کفر نفعی و سودی ندارد»^۱ و «اگر کسی ذره‌ای ایمان در قلب خود داشته باشد، داخل دوزخ نخواهد شد»^۲

به عقیده ایشان، ایمان خود دارای چنان ارزش و اهمیتی است که به تنهایی می‌تواند انسان را رستگار و سعادتمند کند. بنابراین، اگر مؤمنی بدون علت کسی را به قتل برساند، دست به سرقت بزند، مرتکب زنا شود، و یا شراب بخورد، اهل جهنم نیست؛ اگرچه تا آخرین لحظه عمر خود بر این امور اصرار ورزد و تکرارشان کند.^۳

نویسنده لسان العرب در باب لغت مرجئه، تنها به آرای مرجئه افراطی می‌پردازد و آن را طبقه‌ای از مسلمانان می‌داند که ایمان را قول بدون عمل می‌دانند و بر این باورند که اگر کسی نماز نخواند و روزه هم نگیرد، باز هم ایمانش او را نجات خواهد داد.^۴ البته تمام نقل قولهای فوق که در مورد مرجئه ارائه شد، تنها عقیده افراطیون مرجئه در مورد عمل بود. فرقه‌هایی مانند اهل حدیث، خوارج و معتزله که دشمنان مرجئه بودند، برای نابودی و تضعیف و بد جلوه دادن این فرقه، تنها به عقاید مرجئه افراطی می‌پرداختند و هرگز از گرایشهای اعتدالی ارجاء و عقایدشان سخن نمی‌گفتند.^۵ معرفی تمام گرایشهای مرجئه با این عقاید افراطی و غلوآمیز و قضاوت یک طرفه در مورد همه آنها، کم‌لطفی بزرگی است در حق دیگر گروههای ارجائی که در بیان اهمیت و ارزش عمل، اعتدال را رعایت می‌کنند.

۲. دیدگاه مرجئه اعتدالی (اعتدالیون)

گروهی دیگر که می‌توان آنها را پیرو «ارجاء اعتدالی» دانست، ایمان را اعتقاد قلبی یا اقرار زبانی و یا هر دو با هم می‌دانستند. آنچه این گروه را از گروه سابق جدا می‌کند این است که

۱. الفصل فی الملل والاحواء والنحل، ج ۵، ص ۷۴؛ الملل والنحل، ص ۱۳۹؛ فضل الاعتزال، ص ۱۵۶.

۲. فضل الاعتزال، ص ۱۵۶.

۳. الامانة عن مذهب اهل العدل، ص ۲۳؛ مرجئه تاریخ و اندیشه، ص ۹۵.

۴. لسان العرب، ج ۱، لغت «ارجاء»، ص ۸۴.

۵. فضل الاعتزال، ص ۱۵۴.





گرچه مرجئه اعتدالی نیز همانند مرجئه افراطی و غالی، قلمرو عمل را از ایمان جدا و عمل را بدون تأثیر در کم و زیاد شدن ایمان می‌دانستند، ولی هرگز عمل را بی‌اهمیت و بی‌ارزش جلوه نمی‌دادند و آن را در زندگی انسان مؤثر می‌دانستند؛ گرچه در مرتبه‌ای بعد از ایمان باشد. اکنون برای هرچه روشن‌تر شدن حقیقت در مورد مرجئه اعتدالی، به ذکر پاره‌ای از عقاید آنها در باره ارزش و اهمیت عمل برای سعادت و نجات انسان و پایبندی ایشان به بعضی اعمال و عبادات، مانند نماز، روزه، حج، زکات و... می‌پردازیم، تا جوابی قانع‌کننده برای مخالفانی باشد که مرجئه را فرقه‌ای معرفی می‌کنند که زشتی عمل را جزو ایمان نمی‌دانند، بلکه آن را خارج از مفهوم ایمان می‌دانند؛ همچنین کسانی همچون معتزله و خوارج که معتقدند این گروه عمل را بدون تأثیر در زندگی می‌دانند و می‌گویند: فقط ایمان داشته باش تا نجات یابی و رستگار شوی؛ هر گناهی که خواستی انجام بده...؛ چون ایمان داری، باز هم اهل بهشت خواهی بود!^۱

شواهد دال بر اهمیت عمل نزد مرجئه

در تمام یا برخی از فرقه‌های مرجئه می‌توان مسائلی را یافت که دلالت بر اهمیت و ارزش عمل نزد آنها دارد. بیان چنین مسائلی مترتب بر عمل است و اگر عمل در نجات انسان تأثیری نداشت، نیازی به ذکرشان نبود. این مسائل از جمله عبارت‌اند از:

یکم. تمام گرایشهای ارجائی انسان را به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می‌کنند. حکم کافر

۱. نک: الفصل فی الملل و الاہواء و الذہل، ج ۵، ص ۷۳؛ فضل‌الاعتزال، ص ۱۵۶. مخالفان مرجئه جدای اهل حدیث که بعداً خود به نحوی ارجاء به معنای قدیمی، یعنی ارجاء نخستین را که حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب بیان کرد پذیرفتند، خوارج و معتزله بودند. از آنجا که معتزله اهل قلم تحلیلی نیز بودند، شدیداً علیه ارجاء مطلب نوشتند و در برخوردهای تند خود، این مطالب را به رخ مرجئه می‌کشیدند که: شما همان فرقه‌ای هستید که قرآن را هر طور می‌خواهید، بر غیر وجه خویش تأویل می‌کنید، و قلبهایتان بیشتر به آنچه آسان‌تر است و برای نفستان مطلوب‌تر و مورد پسندتر است، متمایل می‌شود؛ مثل وعده‌های الهی. از آنجا که اعتقاد به وعید (در مقابل وعده) برای نفس سخت و دشوار است، شما از ترس اینکه از رحمت الهی ناامید شوید، به وعده‌های الهی بیشتر تمایل دارید. در این باره بنگرید به: فضل‌الاعتزال، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

مشخص است؛ یعنی مخلد در دوزخ خواهد بود. اما حکم مؤمن چیست؟ اگر کسی مرتکب گناهی شده باشد، اعم از گناه کبیره یا صغیره، از آنجا که اعتقاد به خدا و پیامبران دارد، مؤمن باقی خواهد ماند؛ اما هرگز نمی‌توان او را در کنار دیگر افرادی قرار داد که مرتکب گناهی نشده‌اند و مرتکب و غیر مرتکب را یکی دانست. اهمیت عمل در اینجا مشخص می‌شود. صرف بیان ارتکاب گناه و همچنین جدا کردن مرتکب از غیر مرتکب، نشان دهنده اهمیت و ارزش عمل است که به روشنی و صراحت بیان شده است. اگر عمل در سعادت دنیوی و اخروی انسان نتیجه و تأثیری نداشت، اصلاً بحث از مرتکب بیهوده و بی‌فایده بود. در این صورت باید مثل خوارج می‌گفتند: انسان یا مؤمن است یا کافر، کافر حکمش معلوم و مشخص است؛ یعنی مخلد در دوزخ خواهد بود، و مؤمن نیز حکمش روشن و صریح است؛ یعنی مخلد در بهشت خواهد بود.

دوم. به کار بردن لغت «ارتکاب» توسط مرجئه، می‌تواند از دیگر شواهد توجه آنها به عمل باشد. این لغت در درون خود مفهوم نوعی از عمل را نهفته دارد. در کتب لغت، «ارتکاب» به این معانی است: شروع به کاری کردن، شروع به کاری نامشروع کردن، سوار شدن بر چیزی، کاری بر خلاف قانون انجام دادن، گناه کردن، کاری انجام دادن، و به کاری برآمدن.^۱ واژه «مرتکب»، اسم فاعل ارتکاب است که دلالت بر انجام دادن می‌کند، یعنی شروع کننده و گناه کننده.^۲

برای دفاع از اهمیت و ارزشی که مرجئه برای عمل در سعادت و نجات انسان قائل‌اند همین بس که تمام گروه‌های ارجائی در مورد «ارتکاب» که نوعی عمل و فعل باشد، و همچنین بررسی چگونگی حکم «مرتکب» که کننده و انجام دهنده باشد، بحث می‌کنند. سوم. دلیل دیگر برای اثبات اهمیت عمل در نزد مرجئه، یادآوری چگونگی شکل‌گیری این فرقه است. چنان که گذشت، شکل‌گیری این فرقه هم دلایل سیاسی داشت، و هم صبغه کلامی. منشأ کلامی مرجئه حول محور این پرسش بود که حکم مرتکب کبیره چیست. پس چگونه می‌توان چنین فرقه‌ای را که شکل‌گیری کلامی‌اش بر اساس اهمیت فعل و عمل

۱. غیاث اللغات آندلس؛ منتهی‌الاربعین؛ معین و فرهنگ اسلامی، لغت ارتکاب.

۲. همان منابع، به اضافه فرهنگ نظام، واژه «ارتکاب».



است، نسبت به این موضوع بی‌اهمیت دانست و آن را متهم به عدم تأثیر عمل در سعادت و نجات انسان نمود؟

چهارم. از دیگر مسائل مطرح در فرقه‌های مرجئه که اشاره به اهمیت عمل دارد، اختلاف در این موضوع است که آیا فساق و فجار (مرتکبان کبیره و صغیره) که در عین حال مؤمن نیز هستند، در آتش مخلد خواهند بود یا خیر.

اشعری می‌گوید که گرایشهای ارجائی در پاسخ به این سؤال، پنج نظریه را بیان کرده‌اند:

۱. بشر مریسی: عذاب جاوید و خلود فجارِ اهل قبله در آتش دوزخ محال است. اشعری در ادامه می‌افزاید که ابن راوندی با استناد به قرآن^۱ می‌گوید، اگر خداوند آنها را حتی در جهنم بیندازد، در نهایت به بهشت خواهند رسید.^۲

۲. پیروان ابی‌شمر و محمد بن شیبب: خداوند هرچه را بخواهد می‌تواند انجام دهد؛ هم می‌تواند تا ابد مرتکب کبیره را در جهنم نگه دارد، و هم می‌تواند او را داخل بهشت کند.

۳. خداوند برخی از مسلمانان را که مرتکب کبیره یا فجوری شده‌اند، وارد دوزخ می‌کند و عذاب می‌دهد؛ اما بدون شک، در نهایت با شفاعت حضرت محمد(ص) وارد بهشت خواهند شد.^۳

۴. پیروان غیلان دمشقی: خداوند می‌تواند چنین کسانی را عذاب کند و یا ببخشد و مخلد در آتش دوزخ نسازد؛ اما اگر یکی از آنها را ببخشد دیگران را هم می‌بخشد، و اگر عذاب کند دیگرانی مثل او را نیز عذاب خواهد کرد.

۵. این گروه نیز معتقدند که خداوند می‌تواند مرتکب یا فاجر را عذاب کند، عفو کند، یا برای همیشه در آتش دوزخ نگه دارد. او حتی می‌تواند شخصی را به خاطر ارتکاب گناهی عذاب کند، و با دیگرانی مثل او چنین نکند و آنها را ببخشد، و هرچه خدا بخواهد جایز است. این گروه نیز همانند پیروان غیلان، هر فعلی را برای خداوند جایز می‌دانند؛ چه ببخشد، چه عذاب

۱. «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» زلزال، آیه ۷ و ۸.

۲. مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳. اشعری در کتاب خود این عقیده را به فرقه خاصی منتسب نکرده است.

دهد، یا برای همیشه در دوزخ نگه دارد؛ اما در مورد اینکه آیا خداوند می‌تواند کسی را به خاطر ارتکاب گناهی عذاب کند و دیگرانی مثل او را عذاب نکند، یا مرتکب را ببخشد ولی دیگرانی مثل او را عذاب نماید، با غیلابیه اختلاف دارند.^۱

پنجم. اختلاف در مورد وجود گناه صغیره و کبیره، می‌تواند از دیگر نشانه‌های توجه ویژه مرجئه به مفهوم عمل باشد.^۲ گروهی هر معصیتی را «کبیره»، ولی گروهی برخی از معاصی را «صغیره» می‌دانند.

ششم. اختلاف در مورد اینکه اگر مرتکب کبیره توبه کند، آیا خداوند او را می‌بخشد یا خیر. این اختلاف بیانگر میزان ارزش‌گذاری مرجئه برای مفهوم عمل و عمق تأثیرگذاری‌اش در سعادت اخروی انسان است. عمل آن چنان در سرنوشت دخیل است که فرد می‌تواند با اعمال خلاف شرعش به جایی برسد که نداند آیا خداوند او را حتی پس از توبه خواهد بخشید یا خیر. گروهی از مرجئه معتقدند که خداوند مرتکب کبیره را به وسیله توبه می‌بخشد، البته از روی لطف. گروهی دیگر معتقدند که خداوند مرتکب کبیره را با توبه می‌بخشد، اما نه از روی لطف، بلکه به این دلیل که مستحق این بخشش‌اند.

هفتم. اختلاف در موازنه اعمال حسنه و فسق نیز از دیگر جلوه‌های توجه مرجئه به مفهوم عمل است. گروهی به پیروی از مقاتل بن سلیمان بر این باورند که ایمان عقاب فسق را از بین می‌برد، چون قدرتی برتر و تأثیرگذارتر از آن دارد، و خداوند نیز موحدان را عذاب نمی‌کند. گروه دیگری به پیروی از ابی‌معاذ بر این عقیده‌اند که در عالم آخرت اعمال نیکو و حسنات را با گناهان موازنه می‌کنند و می‌سنجند، هر کدام بر دیگری برتری و رجحان داشت، به همان نسبت انسانها پاداش یا عقوبت می‌شوند. اگر حسنات بیشتر از سیئات شد داخل بهشت می‌شوند، و بر عکس؛ اگر گناهان و معاصی بیشتر از اعمال حسنه بود داخل دوزخ می‌شوند. اما اگر گناهان و حسنات هیچ کدام بر دیگری رجحان و برتری نداشتند و هر دو مساوی بودند، خداوند با لطفش آن شخص را وارد بهشت می‌سازد.^۳

۱. مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. همان، ص ۲۱۲.

۳. مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۱۲.





هشتم. از دیگر مواردی که می‌توان به اهمیت عمل در نزد مرجئه اشاره کرد، اختلاف آنها راجع به عفو و بخشش ظلم و ستمهایی است که برخی در حق دیگران روا داشته‌اند. گروهی معتقدند که خداوند آنها را در روز قیامت، زمانی که ظالم و مظلوم را با هم جمع می‌کند، می‌بخشد. گروهی دیگر معتقدند که عفو و بخشش تمام گناهان در همین دنیا عقلاً جایز است؛ چه این گناهان بین گناهکاران و خداوند باشد، و چه بین گناهکاران و دیگر بندگان.

بنابراین، مرجئه متأخر عمل و اقرار ظاهری را بعد از ایمان درونی و قلبی قرار می‌دهند. اگر چنین تصور شود مرجئه متقدم و تا حدی مرجئه متأخر هیچ نقش و تأثیری برای عمل در نجات و سعادت انسان قائل نیستند و آن را به سهولت کنار گذاشته‌اند، کم‌لطفی بزرگی در حق این فرقه شده است. ذکر موارد فوق، (چه دارای قوت و بیان‌کننده مدعا و چه گاه به نظر برخی شاید نه چندان قوی) صرفاً جهت نشان دادن تأثیر و نقش عمل در زندگی و سعادت انسان از دیدگاه مرجئه بود. با استناد به این موارد، می‌توان خط بطلانی بر عقاید تمام مخالفان سرسخت این فرقه، مانند معتزله و به ویژه خوارج کشید که از هیچ کوششی برای براندازی مرجئه دریغ نورزیدند. مخالفان مرجئه، آنها را به عدم اهمیت به عمل به طور مطلق، حتی در مرتبه‌ای بعد از ایمان متهم می‌ساختند و به آنها ناسزا می‌گفتند؛ و حال آنکه مرجئه اگرچه عمل را جزو ماهیت ایمان نمی‌دانند، یا آن را در تعریف ایمان نمی‌گنجانند، و یا عمل ظاهری را در مرتبه ثانوی و بعد از ایمان باطنی و معرفت قلبی قرار می‌دهند، اما این موارد دلالت بر عدم اهمیت عمل در نزد آنان نمی‌کند. پس نمی‌توان به طور مطلق گفت که عمل نزد مرجئه جایگاه و اهمیتی ندارد، بلکه آنان به اهمیت ثانوی عمل بعد از ایمان اعتقاد دارند.

جایگاه ثانوی عمل بعد از ایمان

با نگاه به آیات قرآن می‌بینیم که خداوند اول از ایمان نام می‌برد و بعد از عمل با عنوان عمل صالح نام می‌برد.^۱ از نظر لغوی ایمان را صرفاً تصدیق قلبی می‌دانند و عمل را جزء تعریف ایمان نمی‌شمارند،

۱. سوره‌العصر.

بلکه عمل را جزء ارکان ایمان می‌دانند. چنان که حضرت علی(ع) نیز می‌فرماید: «ایمان دارای سه رکن است.»^۱

این موضوع مورد اتفاق تمام متکلمان مسلمان است که ایمان در درجه اول اهمیت است و عمل بعد از آن قرار دارد. اما اگر عمل جدای از ایمان و یا جزئی از آن باشد، از چه ارزش و اهمیتی برخوردار خواهد بود؟ اگر عمل جزئی از ایمان دانسته شود، نمی‌توان گفت که تمام ایمان را تشکیل می‌دهد؛ بلکه - به فرموده امام علی(ع) - در کنار ارکان دیگر ایمان، ایمان حقیقی را تشکیل می‌دهد. پس در این صورت ایمان، حتی در مقام و رتبه مقدم بر عمل می‌شود، زیرا عمل تمام ایمان نیست و جزء ایمان است و حتی عمل بدون ایمان عمل صالح محسوب نمی‌شود.

پس بیان تقدم ایمان بر عمل از منظر لغوی، کاری شایسته و پسندیده است، زیرا بدون ایمان ارزش واقعی و حقیقی عمل مشخص نمی‌شود. چنان که در روایات آمده است: «انما الأعمال بالنیات»^۲، ارزش عمل منوط به قصد و نیت قلبی و درونی می‌باشد. ایمان همانند ستونی است که اجزایی مانند اقرار لسانی، اعتقاد درونی و قلبی، و عمل به وسیله اعضا و جوارح می‌تواند بر آن حمل شود، تا بنایی کامل ارائه شود.^۳

اهمیت زیربنایی و اصالت ایمان در این است که گاهی انسان بر طبق ضرورت یا شرایط خاص می‌تواند عمل عبادی را ترک کند و آن را به وقت دیگری محول نماید، اما هرگز نمی‌تواند ایمان را تعطیل یا ترک و آن را به وقتی دیگر محول کند. شارع می‌تواند بگوید که فلان عمل را بنا به ضرورت می‌توانی ترک کنی یا باید ترک کنی و بعد قضایش را به جای آوری، و یا حتی احتیاجی به قضا نیز نمی‌باشد. به عنوان نمونه، مکلف می‌تواند به خاطر سفر، بیماری یا حالات زنانه، روزه نگیرد و آن را در وقتی دیگر به جا آورد. اما او در هیچ حالتی نمی‌تواند ایمان خود را ترک کند و بگوید: حال که این اعمال بر ما واجب نیست، داشتن ایمان هم برای ما واجب نیست و می‌توانیم هر کاری که بخواهیم انجام دهیم!

۱. «ایمان بر سه رکن است: اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل با ارکان.» غررالحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۵۰۵.

۲. التهذیب، ج ۱، ص ۸۳؛ ج ۴، ص ۱۸۶.

۳. اصول کافی، ج ۳، ص ۴۴.





بنابراین، ایمان در جایگاهی برتر از عمل، امری قلبی و درونی است که هیچ‌گاه نمی‌توان آن را ترک نمود. نه تنها مرجئه، بلکه آیات قرآن و روایات متعددی از پیامبر اسلام حضرت محمد(ص)، کراراً برتری ایمان را نسبت به عمل بیان داشته‌اند. پس برتری ایمان از عمل، سخن تازه و جدیدی نیست که مرجئه در تاریخ کلام اسلامی مطرح کرده باشند، بلکه از آغاز تابش خورشید درخشان اسلام این عقیده مطرح بوده و مورد پذیرش تمام فرقه‌های اسلامی نیز بوده است.

اما آنچه مورد اختلاف است و مرجئه را از سایر فرقه‌های اسلامی، مانند خوارج، معتزله، شیعه و بعضی دیگر جدا می‌سازد این است که این فرقه تنها تعریف لغوی از ایمان ارائه داده است که در آن، نه تنها عمل از ایمان جداست، بلکه جزئی از اجزای آن هم نیست. گرچه مرجئه نیز همانند سایر فرقه‌های کلامی، ایمان را دارای اجزایی می‌دانند، ولی برخلاف آنها عمل را یکی از آن اجزا محسوب نمی‌کنند و برایش همانند دیگر اجزای ایمان، اهمیت و ارزش قائل نیستند. به همین دلیل بر آن اند که انسان با ترک عمل، البته عمل عبادی، از دایره ایمان خارج نمی‌شود و کافر نمی‌گردد؛ چرا که جزئی از ایمانش را ترک نکرده و به ایمانش آسیبی نرسیده است. البته نه اینکه آنان عمل را به طور مطلق فاقد ارزش و اهمیت در نجات و سعادت انسان بدانند، بلکه ارزش و اهمیت آن را در مرتبه‌ای بعد از ایمان می‌شمارند. از برخی موارد هشت‌گانه‌ای که در بحث گذشته، تحت عنوان «شواهد دال بر اهمیت عمل نزد مرجئه» مطرح شد، می‌توان اهمیت ثانوی عمل را نیز نسبت به ایمان دریافت. البته سه مورد زیر را هم می‌توان به آنها اضافه نمود:

۱. ابوحنیفه بر آن است که اعمال عبادی را نباید ایمان خواند، زیرا آنها دستورها، قوانین و قواعد عملی ایمان هستند که از آن نشأت می‌گیرند. به همین دلیل، حنفیه حرمت مصرف گوشت خوک و وجوب زیارت خانه خدا را جزو اعمال می‌دانند.^۱
۲. از دیدگاه تومنیه اگر انسان وظایف دینی خود را مانند نماز، روزه، حج و... با آگاهی کامل و به عنوان مخالفت با آنها و یا به علت تکبر ترک کند، کافر است؛ اما مکلف تا وقتی که قصد به جا آوردن آنها را داشته باشد و از روی تکبر و انکار آنها را ترک نکند، بلکه به دلیل اشتغال

۱. الفصل فی الملل والاهواء والذجل، ج ۳، ص ۲۲۷؛ ج ۲، ص ۲۶۵.

به خیر دیگری چنین کند، کافر نیست. توجه به وظایف دینی و عدم ترک عمدی آنها، اهمیت عمل را نزد مرجئه نشان می‌دهد.

۳. ثوبانیه هر چیزی را که عقل انجام دادن آن را واجب می‌داند، از ایمان می‌دانند. وجوب انجام دادن و عمل کردن به آنچه عقلاً واجب است، از انجام فرایض گرفته تا ترک محرمات و هر عمل دیگر، دال بر اهمیت عمل است. همچنین اینکه ثوبانیه عمل را منشعب از ایمان می‌داند، نشانگر مرتبه ثانوی عمل پس از ایمان است.

د) ایمان بسیط

چنان که گذشت، بحث بر انگیزترین آموزه مرجئه که واقعاً آن را از دیگر فرقه‌های اسلامی مثل خوارج، معتزله، و بعضی از شیعه جدا می‌سازد، از نگاه آنان خارج بودن عمل از اجزا و لوازم ایمان است.^۱ آنها ایمان را چیزی می‌دانند که عمل اصلاً و به طور مطلق، نه جای در آن دارد و نه جزئی از اجزای آن محسوب می‌شود. آنان برای عمل، حوزه، مفهوم و معنایی جدا از مفهوم و معنای ایمان قائل‌اند و آن دو را دو موضوع جدا از یکدیگر می‌دانند. در این صورت باید دید که آیا ایشان ایمان را یک مفهوم و موضوع بسیط می‌دانند یا غیر بسیط.

برای روشن شدن تمایز آرای مرجئه در مورد ایمان، ابتدا آن را به طور مختصر، با عقاید معتزله و خوارج و شیعه در این باره مقایسه می‌کنیم.

ابن حزم می‌گوید که ایمان از دیدگاه اصحاب حدیث، معتزله، شیعه و تمام فرقه‌های خوارج عبارت است از: معرفت در قلب، اقرار به زبان و عمل به وسیله اعضا و جوارح. هر طاعت و بندگی و عمل نیک و غیر واجب یا مستحب، ایمان است.^۲

او ایمان را از دیدگاه ایشان، متشکل از سه رکن و ویژگی فوق می‌داند. اما چنان که گذشت، مرجئه ایمان را فقط معرفت یا اقرار و یا هر دو با هم می‌داند، و نقطه اشتراک تمام گرایشهای ارجائی خارج دانستن عمل از حوزه ایمان است. اما نقطه اشتراک فرقه‌های مذکور با مرجئه، در بساطت ایمان است. همه این فرق، ایمان را حقیقتی واحد و یکپارچه می‌دانند که گرچه

۱. نک: حقایق الایمان: شهید ثانی

۲. الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ج ۳، ص ۲۲۷.



دارای ویژگیهای متعددی است، ولی تمام آنها در حکم یک مجموعه واحد هستند که همانا ایمان باشد.

در کتاب ظاهره الارجاء نیز به این نکته اشاره شده که معتزله، خوارج و همچنین مرجئه، بر این نکته اتفاق دارند که ایمان دارای یک حقیقت واحد است که بین تمام افراد مؤمن در تمام دوره‌ها و حالات، مشترک می‌باشد.^۱ ایمان از نظر این فرقه‌ها دارای یک ماهیت معین است که یا به وجود می‌آید (هست)، و یا از بین می‌رود (نیست)؛ و دارای اجزای تشکیل دهنده نیست که بعضی از آنها باشد و بعضی نباشد. تمام اجزای ایمان، در حکم کلیت واحد ایمان است و یک مجموعه به شمار می‌آید. بنابراین، ایمان دارای حقیقتی مرکب از اموری چند، یا مجموعه‌ای متشکل از چند جزء نیست تا اگر جزئی از اجزای آن از بین رفت، اسم و ماهیت آن نیز از بین برود.

برای بیان این حقیقت واحد یا ماهیت معین، می‌توان عدد ۱۰ را مثال زد. این عدد موقعی ۱۰ است که از واحدهایش تشکیل شده باشد؛ اما اگر یکی از آنها کم بشود، اسم ۱۰ نیز منتفی می‌شود، دیگر وجود نخواهد داشت و بسته به مقدار واحدهایی که باقی می‌ماند، مثلاً ۱، ۸، ۷ و... خواهد بود.

از اینجاست که منشأ اختلاف آنها در مرتکب کبیره با خوارج و معتزله ظاهر می‌شود. این اختلاف ریشه در اعتقاد یا عدم اعتقاد به «بساطت ایمان» دارد. معتزله و خوارج بر خلاف مرجئه معتقدند با ترک یک عمل واجب یا نافله، ایمان از بین می‌رود،^۲ زیرا ایمان متشکل از مجموعه‌ای از ویژگیهاست - مانند عدد ۱۰ - که اگر حتی یک ویژگی ترک شود، دیگر ایمانی وجود نخواهد داشت. اگرچه خوارج و معتزله در اینجا هم عقیده‌اند که چه کسی را مؤمن ندانند، اما در اینکه چنین مرتکبانی را چه بنامند، اختلاف نظر دارند. خوارج مرتکبان گناه کبیره را «کافر» می‌نامند و معتزله «فاسق». اگرچه معتزله چنین افرادی را از دایره شمول ایمان خارج می‌دانند، اما اطلاق اسم «کافر» را نیز بر آنها جایز نمی‌دانند؛ بلکه می‌گویند: «منزلت بین

۱. ظاهره الارجاء، ج ۲، ص ۶۹۸

۲. همان، ص ۶۹۹

منزلتین»؛ یعنی نه مؤمن‌اند و نه کافر، بلکه «فاسق»‌اند.^۱ معتزله ارتکاب کبیره را بخش مستقلی می‌دانند که نه جزو ایمان است و نه کفر؛ اگرچه این قول بر خلاف استنباطهای قرآنی است که بر تقسیم دوگانه مؤمن و کافر تأکید می‌ورزد.^۲

اما مرجئه بر خلاف معتزله و خوارج^۳ معتقد است مرتکب کبیره ایمانش از بین نمی‌رود^۴ و نه فاسق است و نه کافر، بلکه همچنان مؤمن باقی می‌ماند؛ و مخلد در دوزخ نخواهد بود. زیرا: اولاً، ایمان از نظر آنها چنین اقتضایی دارد. ایمان یک حقیقت واحد است، نه مرکب.^۵ در حقیقت مرکب اگر بعضی اجزا و ویژگیها از بین برود، لازم می‌آید که آن اسم نیز زایل شود، بر خلاف حقیقت واحد.

ثانیاً، مرجئه اصلاً عمل را جزو ایمان نمی‌دانستند تا با ارتکاب کبیره، شخص از دایره ایمان خارج شود.^۶ ارتکاب کبیره و ترک واجبات از جنس عمل است نه اعتقاد. وقتی عمل از مفهوم ایمان خارج باشد، دیگر نمی‌تواند تأثیری در آن داشته باشد تا شخص را به ایمان داخل یا از آن خارج کند.

ثالثاً، آنان تکون ایمان را یک قدر مشترک برای شخص مومن می‌دانستند که این تکون ایمان یا صرف قول است و بس و یا صرف تصدیق است و بس.^۷ بنابراین، هر کس دارای تصدیق معرفت و تصدیق قلبی و افراد ربانی و یا هر دو بود، مؤمن به حساب می‌آمد؛ گرچه گناه کبیره انجام می‌داد.

بنابراین، شاید بتوان گفت که مرجئه ایمان را به نوعی بسیط می‌دانند، زیرا تمام متعلقات یا



۱. مفهوم ایمان در کلام اسلامی، ص ۱۴۹.

۲. همان.

۳. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۴۶.

۴. همان.

۵. امام اشعری، فخر رازی و امام شافعی نیز قائل به حقیقت مرکب ایمان بودند و آن را ترکیبی از قول و عمل می‌دانستند (ظاهرة الارجاء، ج ۲، ص ۷۰۲).

۶. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۴۶.

۷. مفهوم ایمان در کلام اسلامی، ص ۲۲۰.

اجزای آن را «جزء العله» می‌دانند، که مجموعاً علت تامه هستند و بالضروره باید معلول به دنبال داشته باشند که آن معلول «ایمان» نامیده می‌شود. علت اینکه ما این ایمان را به نوعی «بسیط» می‌نامیم آن است که آنان قائل‌اند متعلقات و اجزای تشکیل دهنده ایمان به هیچ وجه قابل کم و زیاد شدن نیست و همیشه ثابت خواهد بود؛ وقتی آن اجزا آمد ایمان می‌آید، و اگر اجزا یا یکی از آنها منتفی شد، ایمان منتفی می‌شود. در ادامه بحث به این موضوع خواهیم پرداخت.

ه افزایش و کاهش در ایمان

این بحث به بیان اهمیت و نقش عمل در مفهوم ایمان می‌پردازد. از این جهت می‌توان آن را یکی از فروع موضوع «عمل» دانست و از دیدگاه مرجئه و دیگر فرقه‌ها به طرح سؤالاتی پرداخت؛ از جمله: آیا ایمان قابل افزایش و کاهش است یا خیر؟ آیا ایمان افراد نسبت به یکدیگر اختلاف مراتب دارد، یا همه به طور مساوی از آن برخوردارند؟ اگر ایمان قابل ازدیاد یا نقصان است، آیا این موضوع در حوزه عمل است یا در قلمرو خود ایمان؟

فرقه‌های مختلف در پاسخ به سؤالات بالا، سه نظریه ارائه داده‌اند:

۱. بعضی از فرقه‌های مرجئه: ایمان قابل افزایش و کاهش نیست.
۲. شیعه، معتزله اشاعره و خوارج: ایمان قابل افزایش و کاهش است.^۱
۳. بعضی دیگر از فرقه‌های مرجئه: ایمان قابل افزایش است.

ابن حزم می‌گوید: اگر ایمان تنها تصدیق به چیزی مانند توحید و نبوت باشد، به هیچ وجه ممکن نیست افزایش یا کاهش در آن راه یابد. اعتقاد در قلب یا اقرار به زبان به هر چیزی، از سه حال خارج نیست: یا آن اعتقادی را که به آن اقرار دارد تصدیق می‌کند، یا آن را تکذیب می‌نماید، و یا اینکه نه تصدیق می‌کند و نه تکذیب (که می‌توان آن را «شک» نامید). پس تصدیق یعنی قطع و یقین به وجود آن چیزی که مورد تصدیق است، و در این مورد هیچ برتری‌ای در بین افراد وجود ندارد.

اما اگر کسی قطع و یقین به صحت اعتقاد خود نداشته، در آن شک داشته باشد، چنین

۱. انفال، آیه ۲؛ آل عمران، آیه ۱۷۳.

کسی اعتقادات خود را تصدیق نمی‌کند؛ پس مؤمن نیست. در این مرحله نیز هیچ افزایش و کاهشی در ایمان وجود ندارد و کسی برتر از دیگری نیست. پس می‌توان ازدیاد و نقصان را در مورد اعمال دانست، نه در تصدیق، معرفت یا اقرار زبانی.^۱

ابن حزم نیز به این نکته اشاره می‌کند که آن افزایش و کاهشی که خداوند در ایمان ذکر می‌کند، اصلاً در مورد تصدیق و اعتقاد نیست، بلکه در غیر آن دو ضرورت پیدا می‌کند، و آن چیزی جز عمل نیست. او مراد از افزایش در آیه «فاما الذین آمنوا فزادتهم ایماناً»^۲ و اما آنان که ایمان آورده‌اند، به ایمانشان افزود» را افزایش در اعمال نیکو و حسنه می‌داند.^۳

می‌توان مجموعه آرای وی را در این باره، این گونه خلاصه کرد: ایمانی که به معنای تصدیق و معرفت یا اقرار زبانی باشد، نه قابل افزایش و نه کاهش است؛ پس هیچ مؤمنی بر دیگری برتری ندارد. آنچه افزایش و کاهش می‌یابد و برتری می‌پذیرد، «عمل» است. پس بدون داخل بودن عمل در حوزه معنا یا ماهیت ایمان، نمی‌توان برای ایمان افزایش یا کاهشی فرض کرد.

تمام گرایشهای ارجائی نیز بر این باورند که ایمان به هیچ وجه قابل کاهش نیست؛ چون افراد یا اعتقاد قلبی دارند، یا اقرار زبانی و یا هر دو. پس همه تا این اندازه با هم یکسان‌اند و مؤمن. اما چنان که گذشت، برخی از گرایشهای مرجئه قائل به افزایش ایمان‌اند. حال ممکن است کسی از مرجئه بپرسد: اگر ایمان افزایش و یا حتی کاهش نمی‌یابد، پس چطور زنان را دچار نقص و کاهش در عقل و ایمان دانسته‌اند، با اینکه آنها هم مانند مردان تصدیق و معرفت قلبی یا زبانی به خدا و پیامبر دارند؟

این سؤالی است که زنی از پیامبر(ص) پرسید، و آن حضرت پاسخ فرمود: نقص و کاهش ایمان زنان، اشاره به ایام خاص زنانگی دارد که آنها نمی‌توانند نماز بخوانند یا روزه بگیرند؛ نه

۱. الفصل فی الملل و الاھواء و الذنجل، ج ۳، ص ۲۳۲.

۲. توبه، آیه ۱۲۴.

۳. الفصل فی الملل و الاھواء و الذنجل، ج ۲، ص ۲۳۳.



اینکه دال بر ضعف اعتقاد و ایمان ایشان باشد.^۱
ابن حزم این حدیث را نقل می‌کند و پاسخ آن حضرت را شاهد بر این می‌گیرد که کاهش و نقصان ایمان در اعمال است و نه در اعتقادات.^۲

همچنین ممکن است کسی به مرجئه ایراد بگیرد: حتی بدون داخل بودن عمل در ایمان، یعنی با «ایمان بدون عمل» هم، می‌توانیم برای ایمان افزایش و کاهش فرض کنیم. مثلاً هرچه موارد اعتقادات و تصدیق‌های ما بیشتر شود، از اجمال به تفصیل برسیم و بر آشنایی ما با جزئیات وحی و معارف به حق الهی و رموز و اسرار کائنات افزوده گردد، بر تصدیق و اعتقاد قلبی یا اقرار زبانی ما اضافه می‌شود. در نتیجه، ایمانمان بیشتر، قوی‌تر و کامل‌تر می‌گردد.

به نظر ابن حزم، چنین چیزی محال است، زیرا هر مؤمن مسلمانی در همان آغاز ایمان خود، به تمام آنچه پیامبر(ص) از طرف خداوند آورده، تصدیق و اعتقاد دارد. نمی‌توان بر اساس انواع و تنوع تصدیقات، افزایش یا کاهش در ایمان تصور کرد، زیرا عدد و کمیت در اعتقاد قلبی و درونی مدخلیتی ندارد، بلکه فقط اختصاص به اعمال دارد.^۳

تا کنون به دو نظریه پرداخته شد. در نظریه اول، گروهی مانند شیعه،^۴ خوارج^۵ و اشاعره^۶ معتزله^۷ که ایمان را متشکل از سه رکن می‌دانند، معتقدند که افزایش و کاهش هم در ایمان وجود دارد و هم در اعتقادات و اعمال. در مقابل این نظریه، گروهی معتقدند که هیچ‌گونه

۱. «قالت: یا رسول الله! و ما نقصان العقل و الدین؟ قال: اما نقصان العقل فشهاده امرأتین تعدیل شهادة رجل، فهذا نقصان العقل. و تمکث اللیالی و ما تصلی و تفضر فی رمضان، فهذا نقصان الدین» صحیح مسلم، دار احیاء التراث العربی، ص ۹۰، باب الایمان.

۲. الفصل فی الملل و الاہواء، ج ۳، ص ۲۳۷.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۳۷.

۴. نظریه ایمان، ص ۱۵۰.

۵. همان، ص ۶۶، اگرچه قائل به اعمال در ایمان هستند، ولی معتقدند که در ایمان افزایش و نقصان معنا ندارد.

۶. همان، ص ۱۰۴؛ مفهوم ایمان در کلام اسلامی، ص ۱۹۴.

۷. نظریه ایمان، ص ۱۷۷؛ کتاب الایمان، ص ۲۸۳.

افزایش و کاهش در ایمان وجود ندارد؛ نه در اعمال و نه اعتقادات. خوارج و بعضی از فرقه‌های مرجئه از پیروان این تفکرند؛ مانند صالحیه، جهمییه، شمریه، غیلانیه و حنیفه. اما در نظریه سوم، برخی دیگر از مرجئه می‌گویند که ایمان قابل افزایش است؛ البته تنها در اعتقادات، نه در عمل. اگرچه مرجئه اعمال را جدای از مفهوم ایمان می‌دانند، ولی بعضی از فرقه‌های مرجئه قائل به ازدیاد ایمان هستند؛ از قبیل ثوبانیه، نجاریه، شیبیه و غسانیه. اشعری، ابوحنیفه را از افرادی می‌داند که قائل به افزایش و کاهش ایمان نیست.^۱ ابوحنیفه در کتاب الفقه الاکبر به همین موضوع اشاره می‌کند و می‌نویسد: ایمان اقرار و تصدیق است.^۲ ایمان اهل آسمان (یعنی ملائکه و اهل بهشت) و زمین (انبیا و اولیا و سایر مؤمنان متقی یا گنهکار)، نه افزایش می‌یابد و نه کاهش.^۳ مؤمنان در ایمان برابرند، اما در اعمال بر یکدیگر برتری دارند.^۴ زیرا عمل غیر از ایمان است و ایمان غیر از عمل. چون در بسیاری از اوقات عمل از مؤمن رفع می‌شود و جایز نیست که بگویند ایمان از او سلب شده است، مانند زن حائضه که نماز نمی‌خواند. در این وقت جایز نیست بگویند که ایمان از او سلب شده است. نیز شارع حکم کند که روزه را ترک کن و بعد قضای آن را به جا آور، ولی حکم کند که ایمان ترک کن و بعد قضای آن به جا آور.^۵

شارح الفقه الاکبر در شرح این موضوع که ایمان از نظر ابوحنیفه نه افزایش می‌یابد و نه کاهش (لایزید و لاینقص) می‌گوید: تحقیق در این است که ایمان، همان طور که امام رازی نیز به آن معتقد است، قابل افزایش و کاهش نمی‌باشد؛ البته از جهت اهل تصدیق، نه از جهت یقین؛ چرا که مراتب اهل یقین متفاوت بوده، مرتبه «عین الیقین» بالاتر از مرتبه «علم الیقین» است.^۶



۱. مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲. شرح الفقه الاکبر، ابوحنیفه النعمان، ص ۱۸۰.

۳. همان، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

۴. همان، ص ۱۸۶.

۵. کتاب وصیت امام ابی حنیفه، ص ۷۲.

۶. شرح الفقه الاکبر، ص ۱۸۴.

او مراد از افزایش و کاهش را قوّت و ضعف می‌داند. به عنوان مثال، تصدیق به طلوع خورشید قوی‌تر از تصدیق به حدوت عالم است، اگرچه هر دو در اصل تصدیق برای کسانی که به آنها ایمان دارند، مساوی باشند. بنابراین، یقیناً ایمان افراد مسلمان، مانند ایمان پیامبر نیست.^۱

با این حال، برخی از فرق مرجئه - چنان که گذشت - ایمان را قابل افزایش و کاهش می‌دانند، یا عمل را داخل در آن نمی‌دانند، و ما نمی‌دانیم مقصود آنها از قابلیت افزایش ایمان، آیا در تصدیق و اقرار است یا در اعمال. به عنوان مثال، ابو ثوبان (مؤسس ثوبانیه، از فرقه‌های مرجئه) معتقد است هر چیزی که عقل انجام دادن آن را واجب بداند، جزئی از اجزای ایمان است. شاید بتوان گفت، اصلاً او ماهیت ایمان را عوض می‌کند و عمل را نیز جزئی از اجزای آن می‌داند. اگر هم چنین نگوییم، در هر صورت طبق کتب فرق و مذاهب او قائل به افزایش ایمان است. حال آیا این افزایش را از اعمال بدانیم یا در اعتقادات؟ اگر او قائل به خارج بودن عمل از ماهیت ایمان باشد، پس این افزایش را در چه مورد گفته است؟

حداقل پاسخ این است که او اعتقاد به ازدیاد ایمان در معرفت و اعتقادات دارد. همچون فرقه نجاریه که قائل به ازدیاد ایمان است و اینکه مردم در مراتب ایمانشان متفاوت‌اند. او همچنین ایمان به واجباتی را که مورد اجماع تمام مسلمانان واقع شده جزو ایمان می‌داند. پس او را هم می‌توان از گروهی دانست که معتقد به ازدیاد و نقصان ایمان می‌باشند، اما در اعتقادات و تصدیقات؛ چون عمل را داخل در معنای ایمان نمی‌داند.

فرقه دیگری از مرجئه به نام شبیبیه، ایمان را اقرار و معرفت به آنچه پیامبر از جانب خدا آورده است و مسلمانان آن را پذیرفته‌اند، مانند نماز و روزه و اعمالی از این دست می‌داند. این فرقه نیز قائل به تجزیه ایمان بوده، معتقد است که می‌تواند مراتب مختلفی از ایمان در میان مردم وجود داشته باشد. پس شبیبیه قائل به ازدیاد ایمان است، و چون همانند سایر فرقه‌های مرجئه قطعاً و یقیناً عمل را جزو معنا و مفهوم ایمان نمی‌داند، افزایش از دیدگاه این فرقه مربوط به اعتقادات و معرفت قلبی انسان می‌شود.

فرقه غسانیه نیز قائل به ازدیاد ایمان است، نه کاهش آن. از نظر ایشان نیز مانند دیگر فرق مرجئه، مراد افزایش اعمال نیست، بلکه افزایش معرفت و شناخت قلبی انسان است. بنابراین، بعضی از فرقه‌های مرجئه ایمان را دارای افزایش می‌دانند، اما آن را هرگز قابل کاهش نمی‌شمارند. دلیلشان این است که یک حداقل برای ایمان هر مؤمنی وجود دارد که عبارت است از: اقرار و تصدیق. اکنون این سؤال مطرح می‌شود: کسی که ایمانش افزایش یافت، آیا ایمان گذشته‌اش کاهش داشته است یا خیر؟ اگر افزایش نیافته، چگونه مرجئه آن را قابل افزایش می‌داند، و اگر افزایش یافته، آیا ایمانش کامل‌تر شده است یا خیر؟ اگر کامل‌تر شده، پس ایمان گذشته‌اش کاهش داشته است. بنابراین، مرجئه نیز به نحوی، هم قائل به ازدیاد ایمان‌اند و هم کاهش آن؛ اگرچه اقل آن را ثابت می‌دانند و می‌گویند که قابل افزایش است، ولی قابل کاهش نیست.

این پرسش نیز مطرح می‌شود: چطور طرفداران این نظریه که افزایش در ایمان را تنها از جهت اعتقادات می‌دانند و نه اعمال، می‌توانند ادعا بکنند که ایمان به نوعی بسیط است؟ اگر ایمان به نوعی بسیط است، چرا قائل به ازدیاد و افزایش آن نزد افراد هستند؟

جواب این سؤال از دیدگاه این فرقه‌ها روشن است. آنها در پاسخ خواهند گفت: ما ایمان را به نوعی بسیط می‌دانیم، از آن جهت که اجزاء متعلقات یا «جزء العلة»‌های آن مشخص و ثابت است و هرگز این اجزا افزایش نمی‌یابد. شرط تحقق ایمان از نظر ما، ایجاد تمام اجزای آن است؛ چه دو جزء باشد، سه جزء باشد و یا بیشتر. هر فرقه‌ای می‌تواند اجزای خاص خودش را در ایمان دخیل بداند، اما وقتی تمام اجزا گرد هم آمدند و مصداق ایمان مشخص شد، آن اجزا را باید علت تامه برای تحقق و ایجاد ایمان دانست. ایمان بالضروره محقق خواهد شد و تمام افراد در این گونه از ایمان که در درون یا به زبان آنها پدید می‌آید، مساوی و یکسان‌اند. اما افزایشی که ما قائل هستیم و از آن در ایمان دفاع می‌کنیم، افزایش در اجزای تحقق ایمان نیست، زیرا اجزای ایمان مشخص و معین است. افزایش به سبب اعمال هم نیست، چون عمل را نیز خارج از مفهوم ایمان می‌دانیم، بلکه افزایش در اعتقادات و معرفت قلبی و درونی و یا اقرار زبانی افراد مؤمن است. به وسیله این تصدیقات و شدت در اعتقادات، برخی مؤمنان می‌توانند بر دیگر مؤمنان برتری داشته باشند. در نتیجه، این گونه افزایش و





از دیداد، هیچ زبانی به بسیط بودن ایمان از دیدگاه ما وارد نمی‌کند.

و. ورود عمل در ماهیت ایمان

بعضی از فرقه‌های مرجئه چون ابن شیبب، ابو ثوبان و ابوشهر اهمیت عظیمی برای طاعات که شامل پنج رکن اسلام می‌شود قائل بودند.^۱ اینان خواسته یا ناخواسته، عمل را نیز جزو ماهیت و قلمرو ایمان و یکی از اجزا و «جزء العلة»های این مفهوم می‌دانند.^۲ البته نه انجام اعمال، بلکه معرفت و اقرار به چنین اعمال و فرایض دینی در نظر آنان چنین است. آنان در دفاع از این باور می‌گویند: اگر آن جزء که عمل است نباشد، ایمان محقق نمی‌شود. اگر کسی مقید به عمل نباشد و یا آن را ترک کند و در ترک فرایض و وظایف دینی چون نماز، روزه و حج از روی قصد مخالفت و تکبر و آگاهی نسبت به آنها، آن اعمال را ترک کند، کافر است. ولی اگر بدون چنین قصدی بلکه صرفاً به سبب اینکه در آن لحظه بیش از حد مشغول کار یا التذادی است از آنها غفلت کند و مادام که قصد به جا آوردن آنها را داشته باشد کافر نیست، ولی مرتکب گناه شده است.^۳

البته بعضی از پیروان مرجئه نمی‌گویند که اگرچه فرد مرتکب ترک واجبات و فرایض دینی شود، باز هم از دایره ایمان خارج نیست؛ بلکه می‌گویند چنین عملی از اجزای ایمان بوده، از آنجا که ما ایمان را با تمام اجزای آن یک مجموعه و کلیت یکپارچه می‌دانیم که باید به تمام آنها اعتقاد داشت، اگر کسی این جزء را ترک کند کافر است.

قبل از بیان این عقیده از دیدگاه بعضی فرق مرجئه، مقدمه‌ای در مورد تقسیم اعمال ظاهری و باطنی ذکر می‌کنیم.

اعمال ظاهری و باطنی

بدون شک، نه تنها به وسیله اعضا و جوارح، بلکه به وسیله قلب نیز اعمالی انجام می‌شود.

۱. مفهوم ایمان در کلام اسلامی، ص ۱۴۸.

۲. فرقه نجاریه، نجار و پیروانش - شیبب و پیروانش - ابوحنیفه و پیروانش.

۳. ابومعاذ تومن و پیروانش.

پس می‌توان عمل را به دو دسته تقسیم کرد:

۱. عمل ظاهری: عملی است که به وسیلهٔ اعضا و جوارح ظاهری انسان صورت می‌گیرد.

۲. عمل باطنی و قلبی: همان معرفت و تصدیق قلبی بوده، شامل هر عملی است که به

وسیله یا در اعضای درونی انسان انجام می‌گیرد.

یک نوع ارتباط و علاقه، بین این دو گونه عمل وجود دارد، زیرا قلب را می‌توان مرکز فرماندهی اعمالی دانست که از اعضا و جوارح سر می‌زند، و سرمنشأ تمام نکویبها و پلیدیها، چنان که در قرآن کریم آمده است: و خداوند نیز انسانها را به خاطر آنچه قلبهایشان کسب کرده است مؤاخذ خواهد کرد.^۲ اعضا و جوارح آدمی، طبق دستورهای قلب عمل می‌کنند. علمای اخلاق و عالمان دین نیز بر نقش قلب در انجام اعمال تأکید می‌کنند و آن را مرکز اراده و صدور دستورها به اعضا و جوارح برای انجام کارها می‌دانند. اگر قلب اراده خیر و نیکی کند، از اعضا عمل نیک سر می‌زند، و اگر ارادهٔ شر کند، عمل بد. چنان که پیامبر اسلام حضرت محمد(ص) در این باره می‌فرماید: «إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»^۳ در پیکر انسان اندامی وجود دارد که اگر اصلاح شود تمام پیکر اصلاح می‌گردد، و اگر فاسد شود تمام پیکر به فساد کشیده می‌شود، که همانا قلب است.»

حال که اهمیت و تأثیر قلب در سر زدن هر گونه عمل از اعضا و جوارح مشخص شد، با مراجعه به آیات قرآن نیز می‌توان به این مهم دست یافت و قلب را مرکز ایمان و معرفت الهی دانست؛ آیاتی از این قبیل:

- «أُولَئِكَ كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ»^۴ آنان کسانی‌اند که ایمان بر دل‌هایشان نقش بسته

۱. در اینجا مراد از «قلب»، همان درون و باطن انسان است که حکما و فلاسفه آن را «نفس مجرد ناطقه» خوانده‌اند و اهل‌الله «قلب» می‌نامند.

۲. «يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ فُلُوبِكُمْ» (بقره، آیه ۲۲۵).

۳. صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب فضل من استبرأ لدينه (۳۹)، ص ۶.

۴. مجادله، آیه ۲۲.



است.»

- «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۱ ولی خداوند ایمان را محبوب شما

قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده است.»

- «لَمَّا دَخَلَ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۲ هنوز ایمان وارد قلب‌هایتان نشده است.»

- «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ»^۳ مؤمنان تنها کسانی‌اند که هرگاه یادی

از خدا شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد.»

حال که قلب بر طبق آیات، مرکز ایمان باطنی و درونی است، می‌توان اعمالی را نیز برشمرد که در قلب صورت می‌گیرند و آنها را «اعمال باطنی» و «قلبی» نامید. این گونه اعمال به اقرار برخی از فرق مرجئه، جزئی از ایمان محسوب می‌شوند و اگر کسی به آنها اعتقاد و اقرار نداشته باشد، از دایره ایمان خارج است. باز هم طبق آیات قرآن، می‌توان بعضی از اعمال قلبی را چنین برشمرد: محبت، خشوع، خوف، رجا و امیدواری، میل، توبه، توکل، تعظیم، تسلیم، استعانت، رضا، یقین، صدق، اخلاص و... اکثر فرق مرجئه برای اعمال قلبی مانند خوف از خدا، تسلیم خاضعانه و مخصوصاً محبت خدا اهمیت بسیار زیادی قائل بودند. شاید بتوان گفت محبت اساس و پایه هر عمل دینی، ایمانی و اعتقادی است؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: «قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۴ بگو من هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم، جز دوست داشتن نزدیکانم.» «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۵ بگو: ای پیامبر اگر خدا را دوست داری پس از من (پیامبر) پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.» به همین دلیل برخی فرق مرجئه توجه خاصی به این مفهوم «محبت» داشته، آن را از اجزای ایمان دانسته‌اند.

۱. حجرات، آیه ۷.

۲. حجرات، آیه ۱۴.

۳. انفال، آیه ۲؛ حج، آیه ۳۵.

۴. شوری، آیه ۲۳.

۵. آل عمران، آیه ۳۱.



پس از اعمال قلبی و باطنی که نمونه‌هایی از آن را برشمردیم، اعمال ظاهری قرار دارند.^۱ این اعمال اگر به انجام فرایض و واجبات الهی مربوط باشند، مانند نماز، روزه، حج، جهاد و... در حوزه ایمان جای می‌گیرند و می‌توان آنها را «اعمال ایمانی» نامید. بعضی از فرقه‌های مرجئه اعمال ایمانی را یکی از اجزای تشکیل دهنده ایمان می‌دانند و معتقدند در صورت ترک آنها ایمان از بین می‌رود، و وقتی ایمان از بین رفت کفر محقق می‌شود.^۲ منشأ این اعتقاد پیش‌تر در بحث «اجزای ایمان به عنوان کل واحد» بیان شد، اما باز هم به طور مختصر به آن می‌پردازیم: آنها بر آن‌اند که اجزای تشکیل دهنده ایمان در مجموع یک واحد را تشکیل می‌دهند. اجزای تشکیل دهنده ایمان، علل تامه معلول خود یعنی ایمان هستند. هرگاه این علل ایجاد شود، بالضرورة معلول نیز باید به وجود آید، و اگر مجموعه علل ایجاد نشود، آن معلول نیز پدیدار نمی‌گردد. اگر به مرجئه بگویند: در صورت نبود یک جزء از آن علل، حداقل یک معلول ناقص می‌تواند وجود داشته باشد، آنها در پاسخ می‌گویند: آن معلول (یعنی ایمان ناقص) مورد نظر ما نیست. ایمان ناقص همان کفر است. یا ایمان موجود است، یا کفر؛ وجه سومی نمی‌توان تصور کرد. اگر ایمان هست کفر نیست، و اگر ایمان نیست کفر هست. از آنجا که ایمان ناقص ایمان نیست، پس کفر است.

جایگاه اعمال باطنی در بین فرق مرجئه

چنان که گذشت، بعضی از فرقه‌های مرجئه اعمال قلبی را از اجزای اصلی و یا جزئی از مفهوم و معنای ایمان می‌دانند که اگر وجود نداشته باشد یا انکار شود، ایمان از بین می‌رود و کفر محقق می‌شود. گرایشهای ارجائی که به این عقیده گراییدند، عبارت‌اند از:

۱. صالحیه: این فرقه از اولین گرایشهای ارجائی است که به این عقیده گرایید. پیروان این فرقه ایمان را فقط و فقط «معرفت» می‌دانند و دیگر هیچ. ایشان در تعریف معرفت می‌گویند: محبت خداوند و خضوع در برابر او. صالحیه در پایان عقاید خود، به بساطت ایمان اشاره

۱. مرجئه نیز بر این اعتقاد است که عمل ظاهری و انجام فرایض و واجبات و اعمال صالح در پس ایمان باطن قرار دارد بعضی اعمال ظاهری در مرتبه ثانوی قرار دارند.

۲. فرقه تومنیه

می‌کنند و می‌گویند: ایمان یک واحد است که نه افزایش می‌یابد و نه کاهش، و اگر یکی از اجزای آن انکار شود کفر محقق می‌شود. از مجموعه آرای این فرقه می‌توان نتیجه گرفت که آنان قائل به ورود عمل در مفهوم ایمان‌اند؛ البته عمل قلبی و نه ظاهری.

۲. یونسیه: آنها ایمان را معرفت به خدا، تسلیم در برابر او و محبت به حضرتش می‌دانند. در بیان مصداق کافر و مؤمن نیز می‌گویند اگر کسی تمام این ویژگیها را در خود جمع کند مؤمن است، اما ترک حتی یکی از آنها کافی است که انسانی کافر شود. این فرقه نیز به اهمیت و ارزش اعمال قلبی می‌پردازد، تا جایی که ترک یکی از آنها موجب کفر می‌شود.

۳. شمریه: ایمان را تسلیم در برابر خدا، محبت قلبی به او و اعتقاد به توحید و یگانگی حضرتش می‌دانند. این فرقه نیز بر آن است که ترک این صفات، چه یکی و چه تمام آنها، مستلزم کفر است. آنگاه به اهمیت اعمال قلبی می‌پردازد، آن را در مفهوم ایمان دخیل می‌داند و انکارش را کفر می‌پندارد.

۴. نجاریه: آنان ایمان را در کنار معرفت به خدا و رسولش و فریض و اقرار لفظی و زبانی، تسلیم در برابر خدا در تمام امور می‌دانند. «تسلیم در تمام امور»، مستلزم ورود عمل در ساحت ایمان است.

۵. غیلانیه: ایمان را محبت به خدا و تسلیم در برابر او می‌دانند. آنان اقرار به نوعی اعمال قلبی دارند و آن را از ویژگیهای اصلی تشکیل دهنده ایمان می‌دانند که بدون آن، ایمان محقق نمی‌شود، و وقتی ایمان نباشد کفر محقق می‌شود.

۶. شبیبیه: این فرقه نیز قائل به اعمال قلبی است و ایمان را علاوه بر معرفت و اقرار، تسلیم در برابر خدا می‌داند. «تسلیم» چنان که گفته شد، از اعمال قلبی ایمان است.

۷. غسانیه: ایشان ایمان را نه تنها اقرار به خدا، بلکه محبت به او و تعظیم در برابر حضرتش می‌دانند.